

شعر عامیانه

فریدون وهمن

شعر عامیانه یکی از بخش‌های مهم و بزرگ ادبیات فارسی است که تا سی چهل سال پیش از جنبه علمی آن طور که باید و شاید به آن توجهی نمی‌شد.

اسامی که روی این نوع شعر گذارده‌اند مثل "شعر عامیانه"، "ترانه‌های روستائی"، "ترانه‌های محلی" هیچ یک مفهوم علمی آن را نمی‌رساند. کلمه "عامیانه" بیشتر در ذهن معنی چیزی فاقد ارزش ذوقی و هنری، و یا مطلبی عامه پسند می‌دهد و از آنچه به انگلیسی Folk Poetry یعنی شعر توده‌ها یا شعر خلق باشد دور است. شعر روستائی و شعر محلی نیز تعریف درستی نیست زیرا شخص ذهنش معطوف به این می‌شود که این گونه اشعار را فقط در روستاها و دهات و ایلات می‌سرایند. حال آنکه ذوق و ابتکار مردم شهرها نیز می‌تواند خالق اشعار عامیانه باشد. در واقع هر جامعه‌ای می‌تواند ادبیات شفاهی و از آن جمله شعر داشته باشد و این امر منحصر به طبقه و گروه خاصی نیست.

ایرانیان در طول قرن‌ها سوای آنکه ساکن ده یا ایل بوده‌اند یا در قصبات و قراء و شهرهای بزرگ زندگی کرده باشند تعداد بی‌شماری اشعار عامیانه که روی کاغذ نوشته نمی‌شده سروده و خوانده‌اند. این نوع شعر هم عاشقانه است هم عرفانی، هم سیاسی است و هم اجتماعی. گوینده ناشناسی آن را می‌سراید و یکباره بر سر زبان‌ها می‌افتد و مورد قبول مردم کوچک و بازار قرار می‌گیرد. گاه شده است که برای آن آهنگ می‌سازند و مانند تصنیف آن را می‌خوانند. این نوع شعرست که در این مقاله مورد بررسی ماست و با این تعریف حال می‌توانیم آن را «شعر عامیانه» بنامیم.

شعر عامیانه را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود. یکی آن بخش که مربوط به ایران قبل از اسلام می‌شود و دیگر بخشی که ایران را بعد از آمدن اسلام در بر می‌گیرد.

۱ - دوران پیش از اسلام

در دوران پیش از اسلام دو گروه مشخص شعر شفاهی می‌بینیم. یکی اشعار مذهبی و دیگر اشعار عامیانه اعم از غنائی یا حماسی.^۱

نخستین پدیده‌های ادبیات در هر ملّتی شعرست و از آن میان مسائل دینی که از دورترین زمان‌ها به زبان شعر گفته شده و از تقدّس بهره‌مند بوده اهمیت فراوان دارد. در طی قرن‌ها مردم این متون را حفظ کرده و به نسل بعد منتقل می‌نموده‌اند. اجداد ما ایرانیان از همان زمان که با هندی‌ها به طور مشترک زندگی می‌کردند و قوم هندوایرانی را تشکیل می‌دادند دارای ادبیات و اشعار دینی بودند که شامل افسانه‌ها و اساطیر و داستان‌های قهرمانان آنان نیز می‌شد. این داستان‌ها که بیشتر به صورت شعر بودند بازگویی سنن کهن ادبیات شفاهی ما می‌باشند و ریشه و اصلشان از شمال شرق ایران است. همین داستان‌هاست که بعداً در کتاب اوستا که کتاب مقدّس زردشتیان است وارد شد. کهن‌ترین بخش اوستا گاتهاست که از سروده‌های خود زردشت می‌باشد و قدمت آن به تقریباً ۳۰۰۰ سال پیش می‌رسد. بقیهٔ اوستا که شامل یشتها و یسناست توسط سرایندگان گمنام از قدیم‌ترین روزگار تا زمان هخامنشیان و نیمهٔ دوران پارت‌ها سروده شده است.^۲ یشتها مجموعهٔ گرانهائی است که از آن‌ها می‌توان در تحقیق روایات ملّی و حماسی بهره برد. مثلاً آبان یشت دو بخش دارد که در بخش اوّل آن آناهیتا الههٔ آب مورد ستایش قرار می‌گیرد و در بخش دوّم با نام ستایندگان آناهیتا یعنی پادشاهان و پهلوانان و نامداران آن روزگار از شاهان ایران و توران مثل هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسب، نوذر، افراسیاب، کیکاووس، سیاوش و غیره روبرو می‌شویم.^۳

پس از متون مقدّس گاتها و اوستا نخستین آگاهی ما از اشعار عامیانه در ایران بر اساس گزارش مورّخین یونانی است که از دوران هخامنشیان گزارش می‌دهند. بر اساس این نوشته‌ها می‌بینیم که خوانندگانی با ساز و ترانه کوروش پادشاه آن سلسله را می‌ستایده‌اند و داستان‌هایی دربارهٔ اصل و نسب او می‌خوانده‌اند از جمله اینکه هخامنش جدّ خاندان هخامنشیان پارس را شاهینی تربیت کرد و یا اینکه کوروش در خانوادهٔ چوپانی تربیت شد زیرا جدّ مادری او آستو آگس پادشاه ماد دستور داده بود او را به قتل برسانند و کسی که مأمور قتل بود بر او رحم آورد و او را به چوپانی سپرد، که این دو داستان شبیه است به داستان‌هایی که بعدها در متون پهلوی از جمله کارنامهٔ اردشیر بابکان دربارهٔ آغاز کار اردشیر ساسانی، و یا در شاهنامه دربارهٔ تولّد زال و رشد او به دست سیمرغ می‌بینیم.^۴

این سنت یعنی روایت داستان‌ها به صورت شعر و همراه با آهنگ در زمان پارتی‌ها ادامه یافت و آوازه‌خوانانی که به ایشان گوسان می‌گفتند وجود داشته‌اند که نه تنها به دربار شاهان و منازل رجال و اشراف راه داشته‌اند بلکه در کوچه و بازار نیز راه می‌افتاده‌اند و داستان‌های قدیمی، یا مطالبی را که مربوط به عهد و زمان خودشان بوده با شعر و آهنگ می‌سروده‌اند. اشعار ایشان حماسه یا هجو و یا داستانی عشقی بوده است. در عروسی و عزا و در جنگ‌ها و پیروزی‌ها نیز شرکت داشته‌اند. آنچه می‌سرایده‌اند ممکن بود نقل افسانه‌ای از گذشتگان یا مطالبی باشد که خود دربارهٔ موضوع خاصی می‌سرودند. دربارهٔ لغت گوسان و معنای آن نظریات گوناگون ارائه می‌شود. به طور کلی آن را به

معنای "موسیقی دان" گرفته‌اند.^۵

از زمان پارتیان سه داستان باقی مانده است که دوتای آن را به زبان پهلوی در دست داریم و دیگری ترجمه فارسی آن را به نظم می‌شناسیم. آن‌ها که به زبان پهلوی است عبارتست از «یادگار زریران» که اثری حماسی است، و دیگری «درخت آسوریگ» است که مناظره بز با درخت مو است و هر کدام برتری خود را بر می‌شمارند. آن دیگر که به نظم فارسی است «ویس و رامین» است که فخرالدین گزرگانی در سال ۴۴۶ ه. ق. از روی روایات و داستان‌هایی که از عهد باستان (احتمالاً پارتی‌ها) هنوز بر سر زبان‌ها بوده تنظیم نموده و به روی کاغذ آورده است. در این اثر با نام گوسان و شیوه‌ای که شعر می‌سروده آشنا می‌شویم. از جمله در جایی گوسان آوازه‌خوان دربارست و در حالی که پادشاه و زن زیبا و جوانش و برادر پادشاه در مجلس شادی نشسته‌اند وی ساز را می‌گیرد و شعری می‌سراید که به طور غیر مستقیم حکایت از روابط عاشقانه زن پادشاه با برادر او دارد. بعد از خواندن این ترانه است که پادشاه با عصبانیت برمی‌خیزد و قصد جان برادر جوان خود را می‌کند. گزرگانی مجلس را این طور توصیف می‌کند:

نشسته گُرد رامینش برابری	بسه پیش رام کوسان نوآگری
همی زد راه‌های خوشگواران	همی کردند شادی نام‌داران
سرودی گفت کوسان نوآئین	درو پوشیده حال ویس و رامین
اگر نیکو بیندیشی بدانسی	که معنی چیست زیر آن نهانی
درختی سبز دیدم بر سر کوه	که از دل‌ها زداید زنگ اندوه
درختی سرکشیده تا به کیوان	فتاده سایه‌اش بر جمله کیهان
به زیبائی همی ماند به خورشید	جهان در برگ و بارش بسته امید
به زیرش سخت روشن چشمه‌ای آب	که آبش خوب و ریگش درّ و خوشاب
شکفته بر رخانش لاله و گل	بنفشه رسته و خیری و سنبل
چرنده گاو کیلی (کیل = آرزومند) بر کنارش	گاهی آبش خورد گه نوبهارش
بماناد این درخت سایه گستر	ز مینو باد وی را سایه خوش‌تر
همیشه آب این چشمه رونده	همیشه گاو کیلی زو چرنده ^۶

سنت موسیقی نوازان دوره گرد (گوسان) در ارمنستان و گرجستان نیز به سبب نفوذ شدید فرهنگی

پارتی‌ها بسیار گسترده بوده است. پروفیسور مری بویس Mary Boyce می‌نویسد:

«گوسان‌ها نقش قابل ملاحظه‌ای در زندگانی فرهنگی ایران عهد پارتی‌ها و همسایگان آن داشته‌اند و این نفوذ تا پایان دوره ساسانی ادامه داشته‌است. آنان شاهان و مردم عادی را سرگرم می‌کردند، در دربار مورد احترام و در میان توده مردم مورد توجه و محبوب بودند، در کنار قبرها و در وسط جشن‌ها حضور داشتند، ستایشگر، طنزپرداز، قصه گو، و موسیقی‌دان بودند. دستاوردهای گذشتگان را بازگو می‌کردند و رویدادهای زمان خود را مورد تفسیر قرار

در دوران ساسانیان این شیوه که اشعار عامیانه سروده و خوانده شود باقی ماند. در زبان پهلوی اصطلاحات و اسامی متعددی برای این افراد داریم مانند: خنیاگر، نواگر، رامشگر، چامه سرا که نشان وسعت کار و محبوبیت ایشان می‌باشد.

خنیاگران دارای مقام و مرتبه خاص و برجسته‌ای بودند و در میان ایشان شاهزادگان و فرزندان خاندان‌های کهن و اشرافی نیز دیده می‌شدند.^۸ ایشان می‌بایست همواره در دربار حاضر باشند تا هرگاه "خرم باش"، یعنی کسی که مسئول کار طرب و ساز و آواز دربار بود به اراده پادشاه آنان را فرا می‌خواند حضور یابند. از مشهورترین این افراد باربد است که خنیاگر زمان خسرو پرویز بود و درباره او افسانه‌ها گفته‌اند. از جمله اینکه خسرو پرویز اسبی داشت به نام شب‌دیز که بسیار محبوب او بود. آنقدر آن اسب را دوست داشت که گفته بود اگر کسی خبر مرگ او را بیاورد فرمان قتل خود را آورده است. پس از مرگ این اسب درباریان از باربد تقاضا می‌کنند که این خبر ناگوار را به شاه بگوید. باربد ترانه‌ای سخت غمگین می‌سراید و در نخستین فرصت برای شاه می‌نوازد. شاه با شنیدن آن می‌پرسد "آیا شب‌دیز مرده است؟" و باربد پاسخ می‌دهد که شهریار خودش این خبر را گفت. تعداد ترانه‌ها و نواها و آهنگ‌های زمان ساسانیان فراوان بوده به طوری که به شماره هر روز سال یعنی ۳۶۵ روز ۳۶۵ نوا و آهنگ داشته‌اند، و این گویای محبوبیت شعر و موسیقی در ایران پیش از اسلام می‌باشد.

آرتور کریستن سن ایران‌شناس دانمارکی در مقاله‌ای نام برخی از این نواها و آهنگ‌ها را به شرح زیر از آثار گوناگون جمع‌آوری و بازایی نموده است^۹ که نشان تنوع و گستردگی آنها می‌باشد.

سرودهای مذهبی: یزدان آفریده - اوستا.
سرودهای درباری و شاهنشاهی: سرود خسروانی - باغ شهریار - باغ شیرین - اورنگی - تخت طاقدیس - شب‌دیز - هفت گنج - گنج باد آورد - گنج گاو - گنج سوخته - تخت اردشیر.
یاد قهرمانان: کی فریدون - کین ایرج - نوروز کیقباد - حقه کاووس (حقه عربی است بمعنای جام کوچک شراب) - سیاوشان - کین سیاوش - کیخسرو - دف رخش - افسر سگزی (تاج سیستان) - پیکارگرد - آزاد وار - سرکش - اسپهبدان.

سرودهای فصول مخصوصاً فصل بهار: ساز نوروز - مهرگانی - مهرگان خرد - سبز در سبز - سبزی بهار - گل نوش - سروستان - سرو سهی - سرو ستا (نقره) - کبک دری - پالیزبان - آرایش خورشید - ماه برکوهان - ارجنه (نام دشتی در فارس).

سرودها در ستایش شراب: راح روح (راح عربی است به معنای شراب؛ برهان راح را آهنگ می‌داند) - نوشین باده یا باده نوشین.

ستایش زندگی و لذات آن: روشن چراغ - شادروان مروارید (باربد آهنگی ساخت و خسرو پرویز سینی پر از مروارید به او هدیه داد و آن آهنگ از آن پس شادروان مروارید نامیده شد).

- مشک دانه - مشک مالی - پرتو فرخار (فرخار شهری افسانه‌ای است که زیبارویان و معبد بت‌پرستان آن مشهورست) - نوش لیان - فرخ روز - فرخ شب یا شب فرخی - مروای نیک. و چند نام دیگر که طبقه‌بندی آنها مشکل است مثل: ناقوس، راست، ماده، گاو نرینه، اشکانه و غیره.

در زمان ساسانیان ظاهراً سه نوع شعر وجود داشته‌است: سرود، داستان و ترانه. سرودها (مثل سرود خسروانی) در حضور پادشاه و در دربار و یا در معابد و آتشکده‌ها همراه با موسیقی خوانده می‌شده‌است. داستان یا حماسه شامل کارها و جنگ‌های پادشاهان و قهرمانان و دلیران ایران بوده که در حضور رجال و یا در جشن‌های ملی و یا میدان‌های بازی با ساز و آواز خوانده می‌شده. ترانه‌ها نغمات عاشقانه‌ای بوده و با دست افشانی و پایکوبی بیشتر در مجالس عمومی در میان طبقات عامه می‌خوانده‌اند.^{۱۰}

شعر فارسی قبل از اسلام با اوزان شعر فارسی بعد از اسلام و اوزان عروضی آن شباهتی ندارد و شعری بی‌قافیه و هجائی است.

از سرودهای زمان ساسانیان (مقارن آمدن اسلام به ایران) یک سرود به نام سرود کerkوی در تاریخ سیستان بر جای مانده که به آن اشاره خواهیم کرد. بقایای داستان‌های قهرمانان و شاهان و یا شخصیت‌های اساطیری دوران ساسانیان را در شاهنامه فردوسی می‌بینیم. ترانه‌ها و نغمات عاشقانه نیز به خاطر سادگی آن باقی مانده که بعداً به آن نیز خواهیم پرداخت.^{۱۱}

به احتمال بسیار در زمان ساسانیان نیز مانند دوران هخامنشیان و پارتیان، سوای خنیاگران و نوازندگان رسمی درباری تعداد بی‌شماری نوازندگان و گویندگان غیر حرفه‌ای نیز وجود داشته‌اند. این گروه مخصوصاً در میان دهقانان و مؤبدان بیشتر یافت می‌شده‌اند. شاهنامه و سایر منابع تاریخی اطلاعات گرانبهایی از این گونه نوازندگان به ما می‌دهند. این نکته مخصوصاً قابل توجه است که پس از آمدن عربان به ایران دهقانان و مؤبدان پاسدار این سنت بوده و تاریخ و سرگذشت و دین کهن ما را در لباس شعر و موسیقی حفظ نموده‌اند.^{۱۲} آنچه در تاریخ فرهنگی ایران می‌بینیم کاملاً با نظریه محققى به نام کولبرت که در این گونه ترانه‌ها تحقیق نموده سازگار است. تحقیقات او نشان می‌دهد که هم در فرانسه و هم در اسکانديناویا محیط فرهنگی زندگانی اشرافی بود که سنت شعر و موسیقی شفاهی را خلق نمود و حفظ کرد.^{۱۳} همچنین باید بدانیم که تعداد بی‌شماری اشعار چه به صورت نوشته و چه به صورت شفاهی در میان مردم عادی مثل کشاورزان، ایل نشینان، هنرمندان و غیره رایج بوده است که از آن هیچ گونه اطلاعی در دست نداریم.^{۱۴}

۲ - دوران اسلامی

با حمله عربان و آمدن اسلام به ایران شعر شفاهی یا شعر عامیانه تحوّل تازه‌ای پیدا کرد. آنچه در آن موقع در بین مردم بر پایه داستان‌ها و افسانه‌ها و تاریخ‌ها به طور شفاهی رایج بود، و یا به صورت نوشته وجود داشت مایه و پایه آثاری مثل شاهنامه شد و موضوع و مفهوم آن اشعار از نابودی نجات

یافت. دیگر اینکه شعر شفاهی و یا عامیانه در میان مردم مخصوصاً در کوهپایه‌ها، بین ایلات و عشایر، کشاورزان و مردم عادی در لهجه‌های گوناگون محلّی باقی ماند و ادامه یافت (همان‌که فهلویات می‌نامیم) و کم‌کم از نظر وزن و قافیه در قالب اشعار عروضی درآمد. اما سنت موسیقی دانان دوره گرد (گوسان‌ها) از بین رفت. در برخی از ایلات مثل بختیاری‌ها بقایای این سنت را به صورت موسیقی دانان دوره گرد "توشمال‌ها" که در جشن و عزا حضور دارند می‌بینیم.

از نخستین آثار دوره اسلامی به چند نمونه از اشعار عامیانه اشاره می‌کنم.

۱- سرود آتشکده کرکوی که می‌توان آن را شعر دوره ساسانی مقارن آمدن اسلام به ایران به لهجه نسبتاً جدید دری یعنی لهجه شرقی ایران به حساب آورد. این سرود که ما در تاریخ سیستان به بخش کوچکی از آن دسترسی داریم داستان بنا ساختن آتشکده کرکوی به دست کیخسرو است:

فَرُخته باذا روش	خُنیده گَرشسپ هوش
همی برست از جوش	انوش کن می انوش
دوست بَد آگوش	به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	که دی گذشت و دوش
شاها خدایگانا	به آفرین شاهی

ترجمه آن اینست

افروخته بادا روشنائی	عالمگیر باد هوش گرشاسب
همی پر است از جوش	نوش کن می نوش
دوست بدار در آغوش (؟)	به آفرین نه گوش
همیشه به نیکی کوش	که دیروز و دیشب بگذشت
شاها خدایگانا	با آفرین شاهی...

۲- شعر یزید بن مفرغ شاعر عرب که در آغاز خلافت امویان در ایران می‌زیسته و در خوزستان به دختری تعلق خاطر داشته است. بر اثر هجو عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد مورد خشم عبیدالله قرار گرفت و مدتی در بصره زندانی بود. بعد عبیدالله دستور داد به او نیند شیرین و شبرم (که گیاهی زهر آگین و اسهال آورست) نوشاندند و خوک و گربه‌ای را با وی به یک ریسمان بستند و در شهر بصره گرداندند. او مست و پلید می‌رفت. چند کودک فارسی زبان دنبال او راه افتاده می‌گفتند: این چیست ... این چیست؟ یزید در پاسخ آنان می‌گفت:

آبست و نیبست است	عصارات زیب است
سُمیّه روسیبست	

سُمیّه جدّه عبیدالله و عباد بود که به فساد شهرت داشت.

این سه مصراع شعر هفت هجائی است. شاعر عرب زبان که مدّتی در ایران می‌زیسته و با زبان فارسی آشنائی داشته پاسخ کودکان بصره را که با او به فارسی سخن گفته بودند به فارسی شعر سروده است. در صحّت این شعر که در کتب معتبر کهن نقل شده تردید نیست و شاید نزدیک‌ترین زمان به

عهد ساسانیان سروده شده یعنی ۵۱ هجری.

۳- نمونه دیگر شعری است که مردم خراسان در هجو اسدالله بن عبدالله سرودند. وی فرمانروای خراسان بود و در سال ۱۰۸ هجری جنگی با ختلان و با خاقان ترک کرد و شکست خورده به بلخ بازگشت. مردم خراسان او را زاغ لقب دادند و هجو کردند و کودکان آنجا چنین می خواندند:

از ختلان آمدیه برو تباه آمدیه

آوار باز آمدیه بیدل فراز آمدیه

یعنی از ختلان آمده‌ای (یا آمده است) با روی تباه آمده است، آواره باز آمده است، بی دل فراز آمده است. که باز شعری هشت هجائی است و به سبک و رویه دیرینه شعر فارسی زمان ساسانیان سروده شده است.

۴- شعری نیز از شاعری بنام ابوالینبغی عباس بن طرخان قابل ذکر است. وی ایرانی است ولی به عربی هم شعر گفته و این شعر فارسی او در اندوه ویرانی سمرقند ضبط شده است.

سمرقند کند مند بزینت کی افکند

از ششاش ته بهی همیشه ته خهی

یعنی ای سمرقند خراب و ویران ترا بدین حال که افکند؟ تو از چاچ بهتری و تو همواره خوبی. این شعر را شاعر به احتمال فراوان در خرابی سمرقند پس از حمله عربان و یا در جنگ‌های عربان با خاقان ترک در زمان مهدی عباسی سروده است.^{۱۵}

از قرن‌های بعد آثاری از شعر عامیانه فارسی در دست نداریم. با قوت گرفتن هنر شاعری و ظهور شعرای بزرگ و نام‌آور، کسی صاحبان این نوع اشعار را مورد اعتنا قرار نمی‌داد و به این آثار توجهی نمی‌کرد. آنچه از تصنیف‌ها و شعرهای عامیانه دوره صفویه در دست داریم بسیار کم است.^{۱۶} در دوره قاجاریه ساختن تصنیف سیاسی نیز رسم شد. در اواخر قرن نوزدهم مستشرقینی که برای مطالعات لهجه شناسی به ایران آمدند مثل لریمر و ژوکوفسکی و غیره مقداری از این گونه ترانه‌های محلی را ضبط کردند و اینک به خاطر کوشش آنهاست که به بخش کهنه‌تری از این گونه آثار دسترسی داریم.

در سی سال اخیر کوشش دامنه‌دار ولی پراکنده‌ای برای جمع آوری شعرهای عامیانه به عمل آمده و مجموعه‌های گوناگونی که هر یک معرف اشعار ناحیه خاصی از ایران است جمع آوری و منتشر گردیده است. باید دانست که این ترانه‌ها برخاسته از کیفیتی اجتماعی و یا احساسی فردی، و برای بیان مطلبی است. با توجه به مفهوم و پیامی که در این گونه اشعار هست می‌توان آنها را از لحاظ موضوع به شرح زیر طبقه بندی نمود:

۱- اشعار قهرمانی که شرح جنگ‌ها و رشادت‌ها و نبرد ایل‌ها و دلاوری‌های افراد و جوان‌هاست. این نوع شعرها مخصوصاً بین بختیاری‌ها، کردها، بلوچ‌ها وجود دارد.^{۱۷}

۲- اشعار غنائی، عاشقانه، مثل فهلویات که یکی از مشهورترین و رایج‌ترین نوع ترانه‌های محلی است. سرایندگان این نوع اشعار معمولاً ناشناخته‌اند. فهلویات شعرهائی است که به لهجه‌های محلی سروده شده و اغلب اشعار هجائی بوده است و از قرن چهارم به بعد برخی آثار برجای مانده است. این نوع اشعار بعداً به صورت دوبیتی و رباعی در آمد که از جمله رباعیات باباطاهر عریان مشهور است. در جنوب ایران این نوع شعر خوانی را شروه سرائی Sharve Sara'i می‌نامند، در کرمان چهار بیتی یا غریبی نام دارد و در کردستان گورانی نامیده می‌شود. بسته به اینکه در کجای ایران باشیم و شعر به کدام لهجه سروده شده باشد، این نوع اشعار به شاعر مخصوصی نسبت داده می‌شوند. در کرمان و جنوب ایران: باباطاهر همدانی، در دشتستان و تنگستان: فایز دشتستانی، در بختیاری: امید علی، در لار و سروستان: باقر لاری، در داراب فسا و اصطهبانات: مهدی و ابن لطیف. اغلب این ترانه‌ها از جایی به جایی می‌روند و با یک مضمون یکسان در لهجه‌های گوناگون تکرار می‌گردند. موضوع اصلی فهلویات جدائی عاشق از محبوبه خود، رنج تنهائی، گله از جفای دلدار، شرح زیبایی‌های او و یا بیان شجاعت مردان و شرح واقعه‌ای است. در برخی از این قطعات اشارات لطیف و پوشیده‌ای به زیبایی‌های جسمی و بدنی معشوقه شده است. از دیگر موضوع‌های این گونه اشعار مخصوصاً بین بختیاری‌ها روابط زن و مرد، بی‌وفائی و خیانت زنان و حيله‌گری‌های آنان است. چند نمونه از این گونه اشعار در زیر نقل می‌گردد. از باباطاهر عریان:

من از بی‌حاصلانم چون ننالم	من از سوته دلانم چون ننالم
موکه دور از وُلانم چون ننالم	به گل بلبل نشسته زار نالد

غمم هم مونس و هم یار و همدم	غمم غم بی و غمخوار دلم غم
مریزا، بارک الله، مرحبا غم	غمم نهله (= نمی‌گذارد) که مو تنها نشینم

به این بی دست و پائی واکیان شم	خدایا واکیان شم، واکیان شم
تو هم کز در برانی واکیان شم	همه از در برانسن ور تو آییم

اگر بی پا و دستیم از ته ئیمان	اگر مستان مستیم از ته ئیمان
به هر ملت که هستیم از ته ئیمان	اگر گبریم و ترسا ور مسلمان

یکی دو ترانه از باقر لاری:

نگاهی بر در دروازه می‌کرد	وُلُم گل بود و گل شیرازه می‌کرد
دمادم زخم باقر تازه می‌کرد	دو چشمش بر من و دستش به سوزن

در بعضی مناطق گل خیز فارس زنان و دختران جوان و زیبا در فصل بهار گل‌های سرخ را یکی

یکی با سوزن و نخ به هم می‌دوزند و بعد به صورت گردن بند به دیوار اطاق می‌آویزند تا خشک شود.

همانند قد سروت پری نیست
اگر "باقر" نمی‌خواهی بگو فاش

محبت هات مثل دیگری نیست
دگر حاجت به جنگ زرگری نیست.^{۱۸}

۳- اشعار عامیانه که بازی‌های کودکان و یا چیستان‌ها و غیره را در بر می‌گیرد و یا داستانی را به نظم بیان می‌دارد. مثل گرگم و گله می‌برم - اتل مثل توتوله - داستان موشی که رفت دزدی و دمبش در تله گیر کرد و پاره شد و رفت پیش دیلا دوز (یا درزی یا خیاط) و خیاط به او گفت برو نخ بیار تا دمبته بدوزم... و سایر قضایا؛ یا ترانه گندم گل گندم که تکرار آن برای کودکان روابط حیوانات و نباتات را در طبیعت بازگو می‌کند. (گندمو کی می‌خوره؟ گندمو موش می‌خوره، گندمو و موشه و موشه و گندم، گندم گل گندم ای خدا دختر مال مردم ای خدا. موشه رو کی می‌خوره؟ موشو گربه می‌خوره. گربه و موشه و موشه و گندم گربه را کی می‌خوره؟ گربه رو سگ می‌خوره. سگه و گربه و گربه و موشه و موشه و گندم... که می‌تواند تا مدت طولانی ادامه یابد. ترانه قدیمی دیگر: به مرغ زردی داشتم، خیلی دوسش می‌داشتم، توله هه اومد و بردش، سرپا نشس و خوردش. سگ اومد. (سایر بچه‌ها) کدوم سگ؟ همون سگ که مرغو خورده؟ کدوم مرغ؟ همون مرغ زرد پا کوتا، گردن هما، که شش قرون تا هش قرون می‌خریدنش نمی‌دادمش... چوب اومد. کدوم چوب؟ همون چوب که سگ را کشته. کدوم سگ؟ همون سگ که مرغو خورده. کدوم مرغ؟ همون مرغ زرد پا کوتا... تش اومد. کدوم تش؟ همون تش که چوب سوزونده. کدوم چوب... این نوع ترانه‌ها را می‌توان در بیشتر کتاب‌هایی که ترانه‌های محلی را جمع‌آوری کرده‌اند یافت.^{۱۹}

۴- اشعار و ترانه‌هایی که در مراسم سوگواری و خاکسپاری و یا در عزا و غم مرگ کسی سروده شده است. تاکنون فقط دو اثر در مورد این نوع شعر عامیانه ایرانی منتشر شده است. یکی تحقیق رودنکو Rudenko پژوهشگر روس درباره اشعار سوگواری کردها^{۲۰} و دیگر کتابی که فریدون وهمن و پروفیسور آساطریان در مورد اشعار بختیاری نشر کرده‌اند و در آن فصلی به این نوع شعر در بین بختیاری‌ها اختصاص یافته است.^{۲۱} سوگواری‌ها یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین نوع اشعار عامیانه هستند که تقریباً دست نخورده از قرن‌های پیش به دست ما رسیده‌اند. از آنجائی که این گونه اشعار با مراسم خاکسپاری - که باز بسیار محافظه کارانه شیوه‌های سنتی آن حفظ می‌شود - در ارتباط است لذا می‌توان در آنها آثار و شواهدی از آداب و سنن از یاد رفته و مراسم کهنه یافت. برای مثال به دو مورد اشاره می‌کنم:

بختیاری‌ها در یک سوگ بالای سر مرده می‌خوانند: دین وزن ئیسه برین خیلی دُراز / به دستی دیدوئس بدین که خوو ایازه *Din a Wazan'ise burin, xaili duraz el ba dast i didu's bidin ke*
xuv ibaze. یعنی: دم اسبش "وزن" را ببرید که خیلی دراز است. به دست خواهرش بدهید که خوب

می‌رقصد.

در این شعر دو رسم کهنه و قدیمی را می‌توان دید. یکی بریدن دم اسب مرده و دیگر رقص خواهر او که نمایانگر اعتقاد به مرگ بسان نوعی عروسی است.^{۲۲}

اسب باوفاترین همراه دلاوران و جنگجویان است. در پشت اسب است که سوار رشادت و چالاکی خود را نشان می‌دهد و همان جاست که با شمشیر و یا تیرکمان دشمن از پای در می‌آید. در شاهنامه فردوسی که کهن‌ترین سند ما از اشعار حماسی است به شواهد گوناگونی بر می‌خوریم که هنگام مرگ قهرمان نه تنها دم و یال اسب او را می‌برند بلکه همین کار را با اسبان سپاه او می‌کنند. وقتی تهمینه مادر سهراب از مرگ فرزند آگاه شد: همی تیغ سهراب را برکشید/ بیامد روان دم اسبش برید. در سوگ سیاوش می‌خوانیم: بریده دم اسب بیش از هزار. و در هنگام خاکسپاری افراسیاب: پشوتن همی بود پیش سپاه/ بریده بش و دم اسب سپاه. و یا وقتی اسکندر می‌میرد فردوسی می‌گوید: هزار اسب را دم بریدند پست.

بن مایه دیگر در این شعر بختیاری رقص خواهرست در حالی که دم اسب برادر مرده خود را در دست دارد. این امر که از مرگ برداشت نوعی عروسی نمایند در فرهنگ‌های اقوام کهن دیگر مثل یونانی‌ها، هندی‌ها، اسلاوها و غیره نیز شواهدی دارد. آثار و بقایای آن را در حضور توشمال‌ها یعنی نوازندگان دوره گرد در مراسم خاکسپاری بختیاری‌ها می‌بینیم.

مثال دیگر از اشعار عامیانه بختیاری که در سوگواری‌ها خوانده می‌شود: گولولو امید علی به پس ئی پاکش / مم باقر شمعیش بیکش بیدئس به داکس. گولولو امید علی به پس گیوس / مم باقر شمعش بیکش بیدئس به زینئس *Gulala Umed-Ali ba pas i pakish, Mam baqir, sham'is bikash, Mam baqir, sham'is bikash bid'is ba zen'as*. یعنی: زلف امید علی آمده تا پشت پایش. محمد باقر آن را شمع بکش و به مادرش بده. زلف امید علی آمده تا پشت گیوه‌اش / محمد باقر آن را شمع بکش و به زنش بده. در قدیم در بختیاری سر زلف مرده را می‌بریدند و موم اندود می‌کردند و به یادگار نگاه می‌داشتند تا بتوانند با آن بگریند و سوگواری کنند.^{۲۳}

۵- لالائی‌هاست که از لطیف‌ترین و زیباترین اشعار عامیانه به شمار می‌رود و گویای احساسات مادر نسبت به فرزند خود و گاهی گله‌ها و حکایت‌های او از وضع و حال خود می‌باشد. شاید بتوان لالائی‌ها را به چند دسته تقسیم کرد. یکی آنها که بن مایه آن گیاهان و حیوانات است. دیگر آنها که امید و آرزو برای آینده طفل را بیان می‌دارد. سوم بیان سرگذشت است. در این جا چند لالائی کرمانی را نقل می‌کنم:

بـ خواب جـون دلم لالا
که بد بر تو نیاد هرگس (= هرگز)
نه بر دای بلند بالات

أ لا لا بلبلم لا لا
أ لا لا لـاگل نـرگس
نه بد بر تو نه بر بابات

أ لا لا گل خشخاش
 که بابایت سفر رفته
 أ لا لا گل سوسن
 لبِت بوسم که بو داره
 أ لا لا گل خیری
 الا لا گل زردم
 أ لا لا حیب الله
 که می خواند کلام الله
 کلام الله تو پیرش کن

که بابات رف خدا همراش
 که از ما بی خبر رفته
 سرت خم کن لبِت بوسم
 که با گل گفتگو داره
 چرا آروم نمی گیری
 به قریون قدت گرم
 که رودم می برم ملا

زیارت‌ها نصیص کن
 لائیه‌ها نیز می‌توانند ما را به زوایای گمشده تاریخ و فرهنگمان راهبر شوند. مثلاً یک لائیه قدیمی کرمانی می‌گوید:

أ لا لا ملوس ململ
 کمربندت زمرد کار
 لحافت چیت هندستون
 ایای باد تابستون
 بگو بابا عزیز من
 برای شب‌های تابستون

که گھوارت چوب صندل
 که روپوشت قلمکاره
 که بالشتت پر سیستون
 نظر کن سوی هندستون
 برای رودم کتون بستون
 اگر داری دو تا بستون^{۲۴}

این ترانه که گویای نهایت علاقه یک مادر به فرزندش است نشان می‌دهد که بهترین گھواره را از چوب صندل درست می‌کرده‌اند و از هندوستان چیت و کتان می‌آورده‌اند و پر سیستان مرغوب و معروف بوده است. آن طور که در تاریخ کرمان و سایر منابع قدیمی می‌توانیم ببینیم پر قو را از سیستان به کرمان حمل می‌کردند و سپس به شیراز و سایر جاها می‌بردند. قوهای سیستان گاه گاهی به رودخانه و نی‌زارهای اطراف خبیص (شهداد) مهاجرت می‌کردند به همین سبب از خبیص نیز گاهی پر قو به کرمان حمل می‌شده. در واقع این ترانه نشان کالاهای صادر شده از هندوستان و سیستان به کرمان است.^{۲۵}

۶- اشعار سیاسی و ترانه‌ها و تصنیف‌هایی که به مناسبتی در میان مردم رواج می‌گیرد. ظاهراً شروع این نوع اشعار عامیانه باید از آخر دوره زنده و اوایل دوره قاجاریه باشد. بیشتر این نوع ترانه‌ها جنبه هجو و تمسخر دارد و بدیهی است اگر در هر برهم خوردگی اجتماعی و انقلابی مردم با سرودن اشعار و ترانه‌های هجو آمیز داد دل خود را از حاکم و دولتمردان گرفته باشد. از این نوع اشعار در تاریخ کم‌تر ثبت شده است. از کسانی که در کتاب خود به این اشعار اشاره می‌نمایند سر هارفورد جونز Sir Harford Jones است که در موقع انتقال سلطنت از سلسله صفویه به قاجاریه در ایران اقامت داشته و در موقع سلطنت فتح علی شاه نیز بارها به ایران آمده است. وی از اشعار هجو آمیز

مردم شیراز سخن گفته است. از اشعاری که در دست است یکی هم ترانه‌هایی است که مردم کرمان در ذمّ آقا محمد خان قاجار گفته‌اند. در سؤال ۱۲۰۷ ه. ق. وقتی لطف علی خان زند وارد کرمان شد سپاهیان قاجار به سرکردگی باباخان (بعداً فتح علی شاه) روستاهای کرمان را ویران کردند و پس از آن آقا محمد خان با شصت هزار سپاهی در ذی‌قعدة ۱۲۰۸ ه. ق. کرمان را محاصره کردند. مردم کرمان پایداری کردند و گاهی زدوخوردی بین سپاهیان آقا محمد خان و طرفداران لطف علی خان در می‌گرفت. اما کم‌کم آذوقه رو به پایان گرفت و گرسنگی شدت یافت. اما مردم مقاومت نمودند و می‌گویند زنان و بچه‌ها از بالای بارو شهر ترانه‌ای با آهنگ می‌خوانده‌اند بدین مضمون:

آقا مَم خان اخته / تاکی زنی شلخته / فال می‌گیره با تخته / این هفته نه اون هفته.

«شاید کینه‌ای که آقا محمد خان از شنیدن این ابیات آن هم از زبان زنان که حاکی از نقص بزرگ عضوی او بود در باب کرمانیان به دل می‌گرفت برای نابودی کرمان از همه مهم‌تر و بزرگ‌تر بوده.»^{۲۶} داستان سقوط کرمان و فجایعی که سربازان آقا محمد خان به بار آوردند و هزاران کشته و هزاران نفر را که به فرمان آقا محمد خان کور کردند بسیار مشهور است. لطف علی خان شاهزادهٔ زند به شهامت از میان سربازان قاجار فرار کرد و خود را به شیراز رساند. اما پس از چندی به حيله و خیانت حاجی ابراهیم کلانتر تسلیم آقا محمد خان شد که می‌گویند چشم‌های او را خودش با دستان خود بیرون آورد. سر هارفورد جونز فرستادهٔ کمپانی هند شرقی می‌نویسد که «خیانت حاجی ابراهیم کلانتر و علاقهٔ مردم شیراز به شاه نگونبخت زند سبب سرودن اشعاری بر سیبل طنز و هجو و لعن حاجی ابراهیم شد که حتی شیرازیان بی‌پروا در حضور خود کلانتر می‌خوانده‌اند.» برخی بخش‌های آن تصنیف چنین است:

بالای بام اندران / قشون آمد مازندران - بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.

جنگی کردیم نیمه تمام / لطفی میره شهر کرمان - بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.

حاجی تراگفتم پدر / تو ما را کردی در بدر خسرو دادی دست قعجر بازم صدای نی میاد آواز پی

در پی میاد.

لطف علی خان مرد رسید / هرکس شنید جامه درید / مادر خواهر جامه درید، لطف علی خان

بختش خوابید بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.^{۲۷}

از دوران تحریم تنباکو به فتوای میرزای شیرازی در زمان ناصرالدین شاه که به تعبیری مقدمهٔ انقلاب مشروطیت ایران است نیز چنین تصنیف یا شعری بجا مانده است. در جریان انقلاب مشروطه که در سال‌های ۵-۱۹۰۴ رخ داد نیز اشعار فراوانی سروده شد که مقداری از آن باقی مانده است. نمونه‌هایی از این نوع اشعار عامیانهٔ سیاسی را در انقلاب اخیر ایران نیز دیدیم.

هنگامی که ماشین دودی یعنی راه آهن بین طهران و شهر ری در زمان ناصرالدین شاه کشیده شد شورش و غوغای عظیمی در میان زن و مرد بر پا شد و تصنیف‌هایی رایج گردید که ورد زبان‌ها شد و مطرب‌ها با خواندن و نواختن آن مجالس بزم را گرم می‌کردند. ژوکوفسکی خاورشناس روس یکی از این تصنیف‌ها را به این شرح ضبط کرده است:

شاهنشاه ایران

ماشین آورد به طهران / ای شاه چه کاری کردی
طهران را ویرانه کردی / زن‌ها را دیوانه کردی
بس که زن‌ها نشستند / پایه ماشین شکستند
ماشین دودش هوا رفت / زن کمپانی درآ رفت

زبان حال زنان خطاب به مردان:

یل یراق دار نمی‌خوام / کفش پولکدار نمی‌خوام
چارقد مشمش نمی‌خوام / شلوار کش کش نمی‌خوام
ماشین می‌خوام ماشین می‌خوام

تصنیف دیگری دربارهٔ عزل و برکناری سلطان مسعود میرزا ظل السلطان برادر بزرگ مظفرالدین شاه ساخته شده بود. مردم ایران بخصوص اصفهانی‌ها به علت خوی زشت و درندگی‌های او تصنیفی ساختند که این طور شروع می‌شد:

گاری امیرزاده کو / جام پر از باده کو؟ / آن بچه‌های ساده کو
شازده جان خوب کردی رفتی / قاچ زین بگیر نیافتی
کو اصفهان پا تخت من / کو توپچی و کو تخت من
کو حکم‌های سخت من / ای خدا ببین این بخت من
شاه باباگناه من چه بود؟ / این روز سیاه من چه بود.^{۲۸}

۷- اشعار اجتماعی که در آن از فقر و بدبختی، پیری و بی عدالتی گله می‌شود و یا بیانگر دعوای عروس و مادر شوهر، اختلاف بین دو خانواده و امثال آنهاست. در همین گروه می‌توانیم اشعاری را که هنگام کار در مزارع و یا در ضمن بازی‌های نمایشی در فصول مخصوص خوانده می‌شود جا دهیم.

از مشهورترین ترانه‌هایی که گویای فقرست اینست:
الله کریم، هف نفریم، نون نداریم، شب می‌خوریم، صبح نداریم، صبح می‌خوریم، شب نداریم.

ترانهٔ خاله و بزغاله:

فرش اطاق خاله: پشم تن بزغاله
شمع اطاق خاله: از پی‌های بزغاله
مرواریای خاله: دندونای بزغاله
جاروی اطاق خاله: از ریشای بزغاله

مهمونی‌های خاله: از دولت بزغاله.

که شبیه لنگک حموم حسنی است:
هم گل مگلوئه، هم سفره نونه، هم لنگک حمومه
هم حسنی به سر می پیچه / هم دور کمر می پیچه
هم دخل فروشش هس (بساط خود را روی آن پهن می کند) / هم لحاف دوشش هس.

اختلاف خانواده عروس و داماد:
قوری لب طلائی / نه قند داره نه چائی
عروس به این کوتاهی / داماد به این سیاهی / هر دو به هم می آئی.
شکایت عروس از مادر شوهر:
آی دلم آی کمرم / از دست مادر شوورم /
بسکه قرقر می کنه / دل و جگرمو پر می کنه!
از اشعاری که در موقع کار در مزارع خوانده می شود مانند:
گل گندم می کارم همچین و همچون گل گندم، و غیره.

۸- ترانه‌هایی که هنگام عروسی خوانده می شود و یا برای ایجاد شادی و سرور می خوانند. در ایلات و عشایر از جمله بختیاری‌ها این گونه ترانه‌ها خوانده می شود. در شهرها نیز گروه مخصوصی از نوازندگان که به آنها مطرب و یا روحوضی^{۲۹} می گویند اشعاری که بیشتر لحن انتقاد اجتماعی دارد می خوانده‌اند. از همین گروه باید ترانه‌های حاجی فیروز سالی یک روز و نظایر آن را که در ایام نوروز می خوانند به شمار آورد.

معروف‌ترین آنها ترانه‌ای است که با این جملات شروع می شود: بیا برویم از این ولایت من و تو - تو دست مرا بگیر و من دامن تو، ای یار مبارک بادا...

ترانه دوآلالی Dovalali بختیاری‌ها وقتی خوانده می شود که در عروسی میهمانان به مبارک باد کله قندها را می شکنند و به هر کس از کوچک و بزرگ تکه‌ای می دهند که دهانشان را شیرین کنند و برای شگون خوشی تکه‌ای به خانه‌شان ببرند. معمولاً مردها در زیر یک اطاق یا چادر دور داماد و زن‌ها در چادر دیگر دور عروس می نشینند و یکی از آنان این ترانه را می خواند که قسمتی از آن را نقل می کنم.

sad sovar az koh dar umad/che torken che torkeman

beneyasun Aqay .../suratesh mesle qoran.

صد سوار از کوه در اومد / چه ترک هستند چه ترکمن

پیشاپیش آنان آقای ... / صورتش مانند قرآن

hamu cerim hamu verim/juvementun soze katun
zin bedinmun ozr neyarin /asle ima ba xotun

بازگشتیم، بازگشتیم، / پیراهنمان سبز کتان

زن بدهیدمان عذر نیاورید / اصل ما از خودتان است.

samavar bar ikonim ta bejuhse si mun/Char kalum dashti bexunim si azize
hunamun

سماور بار می‌کنیم تا برایمان بجوشد / یک آواز دشتی می‌خوانیم برای عزیز خونه‌مان.^{۳۰}

و یا شعرهایی که شیرازی‌ها هنگام بند انداختن و آرایش کردن عروس می‌خوانند:

چشم عروس چون ستاره، ابروهایش چون دمب مار

رنگ گلناریش بنام زلف بورش در کنار

زلف بور خانم عروس رخت روی صورتش

خوش به حال شازده دوماد که میشه هم صحبتش

جعبه مخمل تو طاخچه خانم عروس بر سرش

میکشه و سمه و سورمه از برای شوهرش^{۳۱}

با آنکه در سی سال اخیر تعداد فراوانی از مواد مربوط به فولکلور و فرهنگ عامیانه ایران جمع‌آوری شده و منتشر گردیده اما تاکنون تحقیق اساسی و علمی بر روی این مواد به عمل نیامده است. ناشرین این نوع آثار معمولاً افراد علاقه‌مند و کوشائی هستند که برای حفظ آداب و ترانه‌ها و رسوم شهر و دیار خود به ضبط و نشر آنها اقدام نموده‌اند. این کوشش بسیار شایان قدردانی است. اما جای مرکزی علمی که به شیوه درست به طبقه‌بندی و مطالعه این مواد و آثار پردازد هنوز در ایران خالی است.

یادداشت‌ها

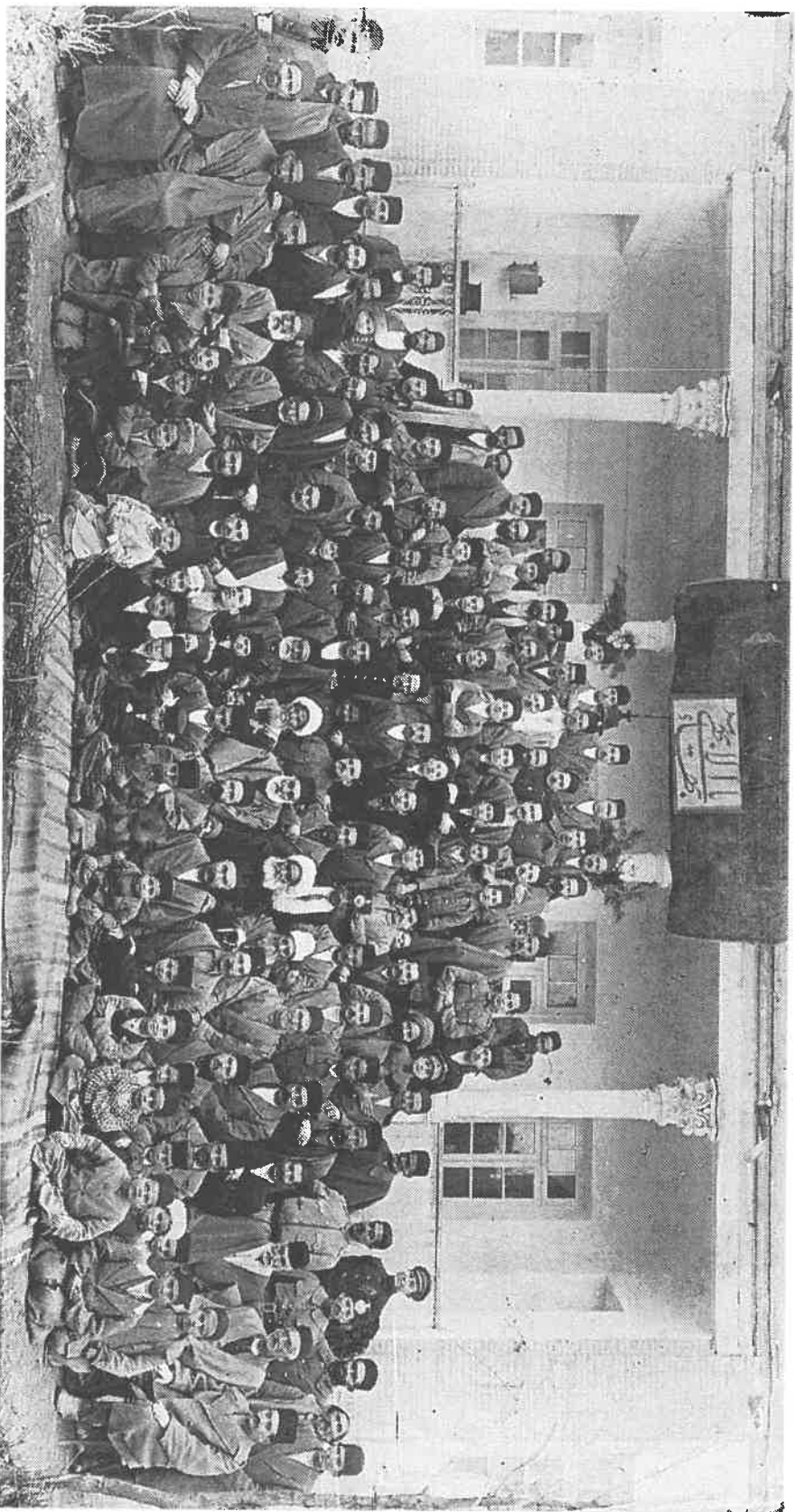
۱- شعر غنائی آن شعری است که احساسات و هیجان‌ها و اندیشه‌های شاعر را بیان دارد. این احساسات و اندیشه‌ها می‌تواند عاشقانه باشد یا عرفانی یا فلسفی و اجتماعی. غزل‌ها و یا داستان‌های عاشقانه و اشعار عرفانی و شعرهای هجو آمیز یا طنز آلود و مدیحه و غیره نیز جزء همین نوع شعر است. شعر حماسی شرح دلاوری‌ها و اعمال قهرمانی اشخاص است.

2- Christensen, Arthur. *Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique*, Copenhagen 1928, p. 35.

۳- صفا، ذبیح‌الله. حماسه سرایی در ایران، طهران ۱۳۳۳، ص ۳۵.

- ۴- صفا، همانجا، ص ۳۹.
- 5- Boyce, Mary, "The Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition", *JRAS*, 1957. pp. 10-45.
- ۶- ویس و رامین، اثر فخرالدین گرگانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، طهران ۱۳۲۷، ص ۲۲۰.
- ۷- نک. بویس، پاورقی ۵.
- ۸- نک. بویس، پاورقی ۵.
- 9- Christensen, Arthur, "Some Notes on Persian Melody-names of the Sasanian Period", *Dastur Hoshang Memorial Volume*, Bombay, 1918, pp. 368-377.
- ۱۰- ملک الشعراء بهار، بهار و ادب فارسی، مجموعه صد مقاله از ملک الشعراء بهار به کوشش محمد گلین (دو جلد)، طهران ۲۵۳۵، جلد اول، ص ۷۰.
- ۱۱- بهار معتقد است که عرب وقتی به ایران آمد نظر به سادگی و خفت روح و آشنا نبودن به زبان فارسی و موسیقی سنگین آن، از تمام اجناس موسیقی و شعر فقط از این جنس (یعنی ترانه) به سبب سادگی آن خوشش آمد و آن را دنبال کرد و شعر عرب از آن بیرون آمد. ابتدا موسیقی و شعر را اسرای ایرانی در مکه و مدینه بردند و خواندند و به عرب یاد دادند و بعد خود اعراب آن را تکمیل کردند و از موسیقی رومی و شامی هم بر آن مزید کردند و اصطلاحاتی از قبیل رمل و رجز و وافر و خفیف و غیره بر آن بیافزودند و شعر عرب که با موسیقی همه جا توأم بود به وجود آمد و مجلس خلفا و سادات قریش را به خود مشغول گردانید و سپس از عرب به ایران سرایت کرد. بهار، پاورقی بالا، صص ۷۱-۷۰.
- ۱۲- در اینجا وقتی سخن از دهقان به میان می‌آوریم با مفهوم دهقان امروز به معنای کشاورز تفاوت دارد. در زمان ساسانیان و قرن‌ها پس از آن دهقانان طبقه ملاک و مرفه و تقریباً اشرافی بودند که لزوماً خودشان در دشت‌ها و املاک خود کشاورزی نمی‌کرده‌اند.
- 13- Colbert, David. *The Birth of the Ballad, The Scandinavian and Medieval Genre*, Svenskt Visarkiv, Stockholm 1989. pp. 145-163.
- 14- Darmesteter, J. *Les origines de la poesie persane*, Paris 1887, pp. 1-3.
- ۱۵- نک. ملک الشعراء بهار، پاورقی بالا صص ۱۱۴-۱۰۰؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، طهران ۲۵۳۶، صص ۱۵۰-۱۴۷؛ همچنین نک. "کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی، یکی از خسروانی‌های باربد"، محمد رضا شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، طهران ۱۳۵۸، صص ۲۳۱-۲۱۸.
- ۱۶- برای نمونه‌هایی از آن نک.: آراین پور، از صبا تا نیما، جلد دوم، ص ۱۵۲.
- ۱۷- از جمله در میان بلوچ‌ها نک. Longworth-Dames, *Popular Poetry of the Baluches*, London 1907, pp. 1-57.
- ۱۸- صادق همایونی، دویبته‌های باقر لارستانی، انتشارات نوید شیراز ۱۳۶۹ ص ۳۷.
- ۱۹- از جمله برای آگاهی از انواع روایات بازی "اتل مثل توتوله" در شهرستان‌های گوناگون نک: احمد شاملو، کتاب کوچه، دفتر اول، جلد ۴، صص ۳۴۳-۳۲۹.
- 20- Rudenko, M.B., *Kudskaya obryadovaya poeziya*. R Moscow, 1983.
- 21- Fereyduun Vahman & Garnik Asatrian, *Poetry of the Baxtariis*, Copenhagen 1995.
- ۲۲- نک. پاورقی بالا، ص ۲۸.
- ۲۳- نک. پاورقی بالا. بریدن موی عزادار در هنگام مرگ عزیزی سابقه کهن دارد و شاید امروز نیز بتوان شواهدی از آن دید. در شاهنامه می‌بینیم که وقتی تهمنه از مرگ فرزندش سهراب باخبر شد: مر آن زلف چون تابداهه کمند / بر انگشت پیچید و از بن بکند. و یا در مرگ اسفندیار خواهرانش: ز درد برادر بکنند موی.

- ۲۴- فریدون وهمن، فرهنگ مردم کرمان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران ۱۳۵۳، ص ۱۷.
- ۲۵- همچنین نک: باستانی پاریزی، از سیر تا پیاز، نشر علم، طهران ۱۳۷۶، ص ۵۵۶ پاورقی.
- ۲۶- باستانی پاریزی، آسیای هفت سنگ، ص ۲۱۸.
- ۲۷- یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۱.
- ۲۸- نک. آرین پور، پاورقی بالا.
- ۲۹- روحوضی به این سبب که جشن‌های عروسی و یا ختنه سوران را در حیاط خانه می‌گرفتند و برای استفاده از جای بیشتر روی حوض را که وسط حیاط قرار داشت با تخته می‌پوشاندند و با قالی فرش می‌کردند تا به صورت سن تأثر در آید و مورد استفاده نوازندگان و بازیگران قرار گیرد. دور این سن صندلی‌های میهمانان قرار داشت. این گروه نوازندگان را به همین خاطر "روحوضی" می‌نامیدند.
- ۳۰- بیژن کلکی، "عروسی بختیاری‌های روستای پاگچ"، مجله هنر و مردم، شماره ۱۳۳، آبان ماه ۱۳۵۳، صص ۳۶-۴۱.
- ۳۱- صادق همایونی، گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس، شیراز، آبان ماه ۱۳۵۲، ص ۹۶.



مدرسة توكل بنين قزوين (کتابخانه حکیم الهی)